

اما برای آنکه رشته کلام گسسته نگردد، این بحث را در پایان کتاب تحت عنوان «ضمائم» آورده‌ایم تا اگر برای خواننده مشکلی پیش آمد رجوع به ضمائم کند. زیرا وقتی می‌گوئیم «آخوند زاده»، «لیبرال» بود و یا «عیرزا آقاخان کرمانی» از اندیشه‌های سیاسی «ارسطو» و «افلاطون» و «روسو» و «آنارشئیستها» تغذیه نمود، باید برای نویسنده و خواننده روشن شود که «لیبرالیسم» چیست؟ و «ارسطو» و «افلاطون» و «هابز» و «لاک» و «پرودون» چه گفته‌اند؟.

دوم آنکه در بررسی افکار متفکران مشروطه، چند مسئله مهم را در نظر داشته‌ایم و بدین شرح.

الف - اندیشه‌های این متفکران یکسره از چند مکتب نظیر مکتب متفکران قرن هیجدهم فرانسه - لیبرالیسم - و مکاتب انقلابی روز اروپا نظیر «نیپیلیسم»، «آنارشئیسم» و «سوسیالیسم» سیراب شد اما بشکل ناقص و سردرگم. بصورت دیگر بگوئیم آشفتگی و پراکنده‌گویی در آراء برخی از این متفکران بسیار است.

برای مثال «طالبوف» در کتابهای «مسائل الحیات» و «مسالك المحسنين» همانگونه که از مکتب متفکران قرن هیجدهم فرانسه (آموزش و پرورش و روانشناسی روسو، «خردگرایی» و «علم‌گرایی»، «ولتر» و «اصحاب دائره المعارف») تغذیه کرده است و اشاراتی نیز به «لیبرالیسم» دارد، بناگهان از حدود «جمهوری سرخ» و «بین‌الملل» درآینده سخن می‌گوید.

اما این مسئله نباید بهت زدگی ایجاد نماید و اینکه او را متمایل به «سوسیالیسم» بدانیم. اینگونه اشارات به «سوسیالیسم» در آثار چند متفکر دیگر نیز دیده میشود و این علتی نداشته است جز آشفتگی فکری این متفکران. بدین شرح که متفکران مشروطه ایران در اثر عواملی که در پی خواهد آمد، بناگهان از یک فرهنگ ساکن و متحجر وابسته به نظام خودکامه فئودالی قرون وسطایی به فرهنگ پیشرفته و متحرک اروپا روی آوردند و باولع گوشه‌هایی از این خوان وسیع را بلعیدند. همین تشنگی و ولع بیش از اندازه باعث گردید که اکثر آنان صاحب مکتبی مشخص و معین نگردند.

برخی از اینان با اثری از «روسو» (مثلا کتاب «امیل») آشنا میشدند و درحین تغذیه از این کتاب، بناگهان با «روح‌القوانین» «منسکیو» و یا آثار «ولتر» و اصحاب دائره‌المعارف روبرو می‌شدند و در همان لحظه که مشغول جذب «خردگرایی» و «علم‌گرایی» اینان بودند، لیبرالیسم انگلیسی و آزادی فرد، آنان را بسوی خویش می‌کشید و در همان هنگام

که در اثر مطالعه آثار «لاک» و «میل» در جذب بودند، بناگهان با آراء و عقاید «آنارشیستها» و «نییهیلیستها» و سوسیالیستهای علمی (چه از طریق کتاب و مطبوعات و چه از طریق گوش) روبرو می‌شدند و دل‌باخته گوشه‌هایی از آن می‌گردیدند و چون از پشتوانه‌ای قوی از فرهنگ و تاریخ و سیاست و اقتصاد اروپا برخوردار نبودند، در میان این مکاتب رنگ و وارنگ گیج میشدند و نمیتوانستند باین عقاید گوناگون سازمان مشخصی دهند و باصطلاح آنها را «کلاسه» کنند.

و بهمین علت است که اندیشه‌های برخی از اینان بسیار شبیهه مطبخ «مفیستوفل» (فاوست - گوته) و یا همان «هزار بیسه» خودمان است که همه چیز در آن یافت می‌شود و نظم معینی ندارد.

بااینهمه، مطالبی که ذکر نمودیم دلالت برآن ندارد که همگی آنان عروسک کوکی بودند. مادرمیان آنان متفکرانی نظیر «آخوند زاده» و «میرزا آقاخان کرمانی» و «ملک‌خان» می‌شناسیم که نه‌تنها مقلد صرف نبودند، بل بدعت‌گذار نیز بودند و از نقطه نظر ذهن، بیشتر از زمان خود (در محیط بومی) گام برمی‌داشتند.

ب - تقریباً همگی متفکران مشروطه، باستثنای «میرزا آقاخان کرمانی» و «شیخ احمد روحی» و «خبیرالملک» و «بادادن اندکی امتیاز» و «حاج سیاح»، مبارزانی اصلاح طلب بوده‌اند و نه انقلابی. ما در میان گروه متفکران، تنها این چهارتن را انقلابی می‌یابیم.

پ - در میان متفکران مشروطه، تنها «میرزا آقاخان کرمانی» و «آخوند زاده» با سیر تکاملی تاریخ آشنائی داشته‌اند. آخوند زاده با آنکه شخصاً اصلاح طلب و «لیبرال» بود (و این با توجه به اقامت طولانی او در روسیه قرن نوزدهم و زندگی در میان انقلابیون روس اندکی عجیب می‌نماید). در نمایشنامه‌های خود بشدت به فتودالیسم قرون وسطایی و خورده بورژوازی و سرمایه‌داری در حال رشد قرن نوزدهم تاخته است و تجزیه و تحلیل «میرزا آقاخان کرمانی» نیز از علل انحطاط و سقوط ساسانیان و قتل عام «مزدک» و «مزدکیان» بهترین دلیل این مدعا است.

ت - درباره «ملکم» و «سید جمال‌الدین اسدآبادی» تاکنون بسیار اغراق شده است. با اعتقاد ما نه القابی نظیر «نابغه شرق» و «پدر انقلابات مشرق زمین» برارنده «سید جمال» است و نه القابی چون «جامعه شناس» و یا «ولتر ایران» درباره «ملکم».

جامعه شناسی علم وسیعی است که هرکس با مطالعه‌ی یک دو رساله از «اگوست کنت» و تقلید و نسخه برداری ناشیانه و زیرکانه از آن نمی‌تواند لقب «جامعه شناس» را یدک بکشد. همینطور تشبیه

«ملکم» به «واتر» که تعریفی است بس دور از اندازه‌های مغزی «ملکم». بدین سبب سعی ما براین بود که درباره شخصیت و اندیشه‌های متفکران مشروطه بدرستی قضاوت نمائیم .

ت - لزوم کسب فرهنگ و تمدن پیشرفته اروپا، مد نظر همگی این متفکران بوده است و ایده‌آل آنان . و دراین زمینه هرروش‌فکری بخواهد یکی از اینان را متهم به غرب زدگی کند یا خطا مبحث می‌کند و یا تاریخ و فرهنگ شرق و غرب را سرسری گرفته است ما درضمن آنکه معتقد به کسب جنبه‌های مترقی فرهنگ و هنر غرب هستیم . به انطباق آن با فرهنگ بومی و نیز حفظ سنتهای اصیل خویش ایمان داریم . زیرا که ایمان داریم فرهنگ مرزی نمی‌شناسد .

سخن آخر آنکه درتالیف وتدوین این رساله از راهنمائیها و یاریهای بیدریغ «باقره مؤمنی»، «کامران فانی»، «حسن‌بایرامی»، «کریم رشیدیان»، «اکبرمقارہ عابد» و «احمد فتوحی» سود برده‌ام . اینان رساله را دیده هرکدام نظریاتی داشتند کم‌وبیش در متن رعایت گردید. سپاسگزار آنها هستم .

## \* زیرنویس پیشگفتار \*

- ۱- این مسئله نظریات دیوید هیوم، را درباره تاریخ طبیعی دین، باطل می‌سازد. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: تاریخ طبیعی دین، دیوید هیوم، حمید عنایت (تهران، خوارزمی، ۱۳۴۸)
- ۲- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به ضمیمه کتاب.
3. Laws; Plato; Penguin; 1970; Law; No. 47—9th. book.
4. Aepin
5. Colonatus
6. Peculum
7. Gaul
- ۹- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به ضمیمه کتاب
9. Tacite
- ۱۰- کاسمینسکی، تاریخ قرون وسطی، صادق انصاری، باقر مؤمنی (تهران، اندیشه، ۱۳۴۲) ص ۱۱
11. Odoacre
- ۱۲- مورد آخر بخصوص در دوران واپسین فتودالیزم، در ایران شدت اجرا می‌شد.
13. Vassals
- ۱۴- Beneficium — Benefice - اجاره‌داری شرطی در عوض وفاداری نظامی به شاه. در این سیستم نمیتوانستند زمین را به ارث بگذارند و در صورت مرگ فتودال، زمین به شاه بازمی‌گشت.
15. Fief
16. Capetiens
- ۱۷- Hierarchie - سلسله مراتب فرمانروایی و فرمانبری - سیستم متکی بر اطاعت بی‌چون وچرا از بالا.
- ۱۸- هیرارشی فتودالی را حمید مؤمنی به شکلی زیبا، به دهرم، تشبیه کرده است - نگاه کنید به: م.ر. آرنووا، ک. ز. اشرفیان، دولت نادرشاه افشار، حمید مؤمنی (تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۵۲) مقدمه مترجم.
19. Goupta
20. Heptalides and Huns
21. Fils 'du' ciel
22. Patrimonial موروثی
23. Hommes de Metier
- ۲۴- قانون وابستگی رعیت بزمین، بدین معنی که سرف یا رعیت با زمین خرید و فروش میشد.

۲۵- پس از ترجمه کتب فیلسوفان یونان و روم بزبان عربی در زمان مأمون، تحولاتی بزرگ در علوم عقلی اسلامی و ایرانی روی داد. و ابن سینا و دکندی، و ابن هیثم، و چندتن دیگر در آراء و عقاید خود به هواداری از عقاید مادی دوران باستان از جمله عناصر مادی آموزشهای ارسطو برخاستند. کتاب «تهافت الفلاسفه» اثر غزالی، کتابی بود علیه فارابی و ابن سینا. غزالی در این کتب کوشش داشت اساس فلسفه استنتاجات عقلی غیرمتمکنی به تجربه ارسطوئیان و نوافلاطونیان را درهم بریزد و آنرا منزلزل کند. او عقیده داشت که بیاری اسلوبهای ایشان نمیتوان به حرکت و شناخت واقعیت عینی (ابزکتیف) نائل شد. ابن رشد، فیلسوف اندلسی که به اندیشه‌های «دموکریته» بسیار نزدیک بود، در جواب کتاب غزالی کتابی نوشت بنام «تهافت التهافت» (تکذیب تکذیب) و عقاید غزالی را باطل شمرد. اما این کتاب هم از طرف علمای مسلمان و هم از طرف علمای مسیحی نظیر استفان «پاریس» و «کنتربور» و دانشگاه «آکسفرده» با بی‌مهری روبرو شد.

۲۶- برای ادّلاع بیشتر نگاه کنید به ضامم کتاب.

## نهیضت گاتاها

از هنگام کوچ آریائی نژادان که متشکل از اجداد «هند» و «ایرانی» بود و از آن هنگام که آنان از اقامتگاه نخستین خود به طرف مناطق جنوب و دره‌های رودخانه‌های شمالی و جنوبی سلسله کوه‌های «هندوکش» براه افتادند و مهاجرین تازه، جای را بر مهاجرین قبلی تنگ کردند و آنان بناچار بسوی دره‌های حاصلخیز رودخانه‌های «سند» و «پنجاب» راه افتادند و ملت «هند» را تشکیل دادند. زندگی آریائی نژادان به شکار و چادرنشینی و پیروی از نظام‌های قبیله‌ای می‌گذشت.

عده‌ای که در اقامتگاه نخستین ماندند، ملت ایران و آنان که بسوی دره‌های «پنجاب» و «سند» رفتند، ملت هند را تشکیل دادند. اینان در سر راه خود و در طی تمدن «ریگ ودا» "Rig-veda" پس از جنگ‌های طولانی با «داس» "Dasa" و «داسیو» "Dasyu" موفق به تسخیر مناطق حاصلخیز پنجاب شدند.

آریائی نژادان نخستین (ایرانیان) که سابقه استقرار آنها در ایران، بگفته‌ی «هرتسفلد» و «آ.کیس» به ۹۰۰ سال قبل از میلاد می‌رسد و بگفته‌ی ایندو، از همان هنگام به لهجه آریائی سخن می‌گفتند، زندگی‌شان را با گله‌داری می‌گذراندند و خود بدو دسته تقسیم شدند. تعدادی از آنان که در جلگه‌های وسیع زندگی می‌کردند استعداد بیشتری در پذیرش تمدن جدید نشان دادند و دیگران که صاحب زمینهای ناهموار بودند، بهمان چادرنشینی و شکار قناعت کردند. اینان به خدایان

قدیمی طبیعت مانند «دیوها» "Deavas" و «دوهای هندیان "Devas" اعتقاد داشتند. «زرتشت» در «گاتاها» از مریدان این خدایان، بنامهای «خرفستر» "Khrafstra" (یسنای ۳۴ بند ۹) که معنی آن تقریباً افعی است و «خرفسترهیزوا» "Khrafstra-hizva" که معنی آن «افعی زبانان» (یسنای ۳۳ بند ۶) نام برده است.

بیشترین بسط در «گاتاها» قدیمی‌ترین تکه اوستا (منسوب به زرتشت اختصاص به مبارزه با طرفداران دیوان یا بهتر بگوئیم بیشترین کوشش و مبارزه زرتشت با معتقدان قدیم، و طبیعت پرستی بوده است. و درحقیقت «گاتاها» تاریخی است انباشته از زدوخوردهای خونین زرتشت و اطرافیان او با دیوپرستان.

زرتشت میکوشید که با فلسفه اجتماعی خود، که فلسفه‌ای موقری بود. آریائی‌ها را از زندگی چادرنشینی و شکارورزی باز داشته، آنان را بزندگی در شهرها، کشاورزی و تمدن شهری آشنا کند و برای اتحاد آنان، تک خدایی را جانشین خدایان متعدد و طبیعت پرستی نماید. دیوهای «گاتاها» موجوداتی آسمانی نبوده و بر روی همین زمین زندگی میکردند. این دیوها که زرتشت از آنها بنامهای «بندوا» "Bendva" «کریانها» "Karpans" «کاویها» "Kavis" «گره‌ما» "Grenma" و «یوسیجها» "Usijs" نام می‌برد، مخالفین فلسفه

زرتشت و موافقین چادرنشینی و شکارورزی بوده‌اند. اینان در «گاتاها» همانقدر زمینی هستند که «جاماسب» "Jamasp" ، «زرتشت» و «می چت - اسپاها» "Haêchat-aspas" هستند. گاتاها، درحقیقت تصویری است از جامعه‌ی بسیار کهنی که مربوط به «ماد» قبل از «آستیاگس» است. دورانی که درتاریخ ایران به «عهد برنز» معروف است. زیرا که در گاتاها نامی از آهن برده نمیشود. «دیاکونوف» نهضت دینی شرق ایران را که در «گاتاها» منعکس شده است نهضتی دموکرات میداند. در «گاتاها» نامی از طبقات و اصناف مختلف نیست زیرا، در آن عصر، هرکس هم کشاورز بود، هم چوپان و هم جنگجو. روابط و مناسبات ارضی گاتاها، «خانه» ، «کشتزار» ، «ایالت» یا «خانه» ، «ده» ، «کشتزار» ، «ایالت» است و «زرتشت» ، پیوسته در کوشش برای حفظ این سیستم درمقابل چادرنشینیان بود. چنانکه در «هوخشترگات یسنا» ۵۱ بند ۱۴، فریاد برمیدارد: «کریانها نمیخواهند که درمقابل قانون زراعت سراطاعت فرود آوردند برای آزاریکه از آنان بستوران میرسد تو قضاوت خود را در حقشان ظاهر ساز که آیا درروز قیامت نظر بکردار و گفتارشان بخانه دروغ خواهند درآمد یا نه» (۱).

ویا در «یسنای ۳۱ بند ۹» در ستایش کشاورزی می‌گوید: «از آن تو بود آرمتی از آن تو بود نیروی آفریننده ستوران و خرد روشن که ستور را آزاد گذاشته تا پناه خویش نزد برزیگر و غیربرزیگر اختیار کند».

و باز در همین یسنا «بند ۱۰» گوید: «از او دواو (ستور) برزیگر کوشما را که دوستار منش پاک است سرور دادگر خویش برگزید غیر برزیگر (چادرنشین) هرچند که در جستجوی آن خویش رنج‌کند از پیام ستوده تو بهره‌مند نگردد» و یا در «یسنای ۲۹ بند ۶» گوید: «آنگاه مزدا اهورا خدای دانا و آئین شناس خود گوید از برای تو دواو دادگری که از روی آئین مقدس رفتار کند نیست خداوند دهقان ستورپرور را برای غمخواری تو مقرر داشت» و یا در مخالفت با دروغ‌پرستان (طرفداران چادرنشینی) در «اشتودگات یسنا ۴۶ بند ۴» گوید: «دروغ پرست نمیخواهد که پیروان راستی ستوران را در ایالت و ده زیاده نموده بیرورانند آن (دروغ پرستی که به‌بدی مشهور و تمام اعمالش زشت است ای مزدا کسیکه او را از سلطنت براندازد و یاز زندگی محرومش کند این چنین کسی باید پیشقدم گشته راه مستقیم دین را منبسط سازد».

و نیز باز در باب همین دیوهای انسان‌نما در «یسنا ۳۱ بند ۱۵» گوید: «از تو می‌پرسم ای اهورا چه چیز است سزای آنکسیکه از برای سلطنت بدکنشی و دروغ پرستی در کار و کوشش است آن بدکنشیکه جز از آزار کردن بستوران و کارگران دهقان کار دیگری از او ساخته نمیشود هرچند که از دهقان آزاری باو نرسد».

و گاه در دفاع از شهر و زندگی شهری و کشاورزی، با اهورامزدا حرف می‌زند و (در یسنا ۳۱ بند ۱۶) می‌گوید: «از تو می‌پرسم اگر دانائی (زرتشت) را بواسطه راستی آرزوی برتری بخشیدن به‌خانومال و شهر و ده است (واگر) می‌خواهد که مثل تو بشود ای مزدا اهوراکی بدان رسد و چگونه باید رفتار کند».

و نیز در همین باب در «یسنا ۴۵ بند ۹» گوید: «... بشود که مزدا اهورا از قدرت خویش ما را بکشت و کار یاری کند تا آنکه بستوران و برزیگران نمو و ترقی دهیم برای آنکه (ما) بتوسط «اشا» از منش پاک برخورداریم» و یا باز در «یسنا ۴۴ بند ۲۰» از دست دیوان و طبیعت پرستان و چادرنشینان می‌نالند و می‌گویند: «این را می‌خواهم از تو بیپرسم آیا دیوها از شهریاران خوب بوده‌اند آنان بچشم خود می‌بینند که چگونه کرپاهان و اوزیک برای خوشنود ساختن آنان بگاو ظلم و بیداد میکنند و کاویها بجای آنکه آن را بیرورانند و برهنمائی‌اشا به



زراعت بپردازند آنها همیشه بناله می آورند .

بنظر میرسد که گاهی دیوان انسان‌نما (طرفداران چادرنشینی) بر زرتشت و یاران او پیروز میشدند زیرا در «اشتودگات یسنا ۴۶ بند ۱» گوید: «بکدام خاک روی آورم بکجا رفته پناه جویم شرفا و پیشوایان از من کناره جویند و از دهقانان نیز خوشنود نیستم و نه از بستگان دروغ که فرمانروایان شهرزد چگونه ترا خوشنود توانم ساخت ای مزدا» گفتیم که نهضت «گاتاه» نهضتی دموکرات و مردم‌گرا می‌نماید و در این میانه زرتشت چهره‌ای مشخص دارد . چنانکه در «یسنا ۴۴ بند ۱۹» در دفاع از حقوق زحمتکشان به خطاب اهورا مزدا می‌گوید: «از تو می‌پرسم ای اهورا برآستی مرا از آن آگاه فرما چه چیز است سزای کسیکه در این جهان در وعده خویش پایدار نماند و مزدی که در مقابل کار و خدمت است نپردازد سزای چنین کسی را که در دیگر سرای دچار آن خواهد شد میدانم»

در نهضت گاتاه ، زن آزاد است و برده و مطیع مرد نیست چنانکه زرتشت دختر خود را در انتخاب شوی آزاد میگذارد و درحین آنکه مردی برای او در نظر گرفته ، دختر را به «خرده»ش رجوع میدهد و در «وهیشتواشت گات ، یسنا ۵۳ بند ۳» می‌گوید: «اینک ای پوروچیسب از پشت هیچتسب و دودمان سپنتمان ای جوانترین دختر زرتشت او (زرتشت) با منش پاک و راستی و مزدا از برای تو (جاماسپرا) که یاور دینداران است برگزید اکنون برو با خردت مشورت کن بااندیشه پاک مقدس‌ترین اعمال پارسائی را بجای آور»

این انسان دوستی در سایر بخشهای اوستا نیز دیده میشود . چنانکه زرتشت در «یسنا - هات ۱۲ بند ۹» در دفاع از صلح و آسایش مردمان گوید: «من دین راستین «مزدیسنا» را باور دارم که جنگ را براندازد و رزم‌افزار را به گوشه‌ئی نهد و...» (۲)

و یا در باب آزادی مردمان در «یسنا هات ۱۲ بند ۳» می‌گوید : «من آزادی رفت و آمد و آزادی خانه و کاشانه را برای هرآنکس که با چارپایانش بر روی این زمین بسر میبرد ، گرامی میدارم ...»

برای مردم نگران است و در «تیریشنت ، کرده شانزدهم ، بند ۵» می‌گوید : «برای پایداری در برابر دیو خشکسالی و شکست دادن او و چیره‌شدن بر او و دشمنی او را بدو بازگردانیدن - آن دیو خشکسالی که مردم هرزه درای آورنده سال نیکش مینامند» و در همین «تیریشنت - کرده شانزدهم - بند ۵۴» می‌گوید : «(وگرنه) دیو خشکسالی در هرروز و شب ، از اینجا و آنجا سر میزد و نیروی زندگی جهان خاکی را یکسره

درهم میشکست.

کشور دلیخواه زرتشت و حکومت دلیخواه او کشور و حکومتی است که آسایش مردمان در آن فراهم باشد چنانکه در «آبان یشت» - کرده سیام بند ۱۳۰ می‌گوید: «ای «ارندویسور آناهیتا»! ای نیک‌ای‌توانا! اینک از تو خواستار این کامیابیم که باارج فراوان به شهریاری بزرگی دست یابیم (شهریاری) که در آن خوراک بسیار ساخته میشود و بهره بخش هرکس بسیار است.

(شهریاری) که دارای اسبان شیهه‌کش و گردونه‌های (خروشان) و تازیانه‌های ظنین‌افکن است.

(شهریاری) که در آن خوراک فراوان و توشه بسیار و چیزهای خزش‌بو نگامداری شده است.

(شهریاری) که در انبارهای آن هرآنچه دلیخواه کسان است و برای زندگی خوش بکار آید، فراوان باشد.

نهضت زرتشت نهضتی اجتماعی بود که پایه‌هایش را بر یکتا پرستی (اهورامزدا) قرار داده بود تا بدینوسیله اتحاد ایرانیان را باعث گردد. در گاتها در حدود ۲۰۰ بار به کلمه مزدا برمیخوریم. «اهورامزدا» قدرتی یکتا و آسمانی است که منافع طرفداران و پیروان راستی و زندگی شهری و کشاورزی، و خصم چادرنشینان و خدایان آنها است. در سراسر «گاتها» موجودی بنام «اهریمن» وجود ندارد. کلمه اهریمن اولین بار در زمان ساسانیان در زمان نگارش اوستا و تفسیر آن (زند و پازند) در مقابل «اهورامزدا» قرار گرفت. اهریمنان «گاتها» یا دیوهای گاتها، موجوداتی زمینی و دشمن تمدن شهری بودند (۲).

فلسفه اجتماعی زرتشت و زرتشتیان بر فلاسفه یونانی و فیلسوفان یونان تاثیر گذاشت. «کسانتوس» Kantus (۴۵۰ - ۵۰۰ قبل از میلاد) از زرتشت نام می‌برد. «فیتاغورث» (چه در قرن ششم قبل از میلاد (۵۷۰) و چه در ۶۰۸ و ۶۰۵ (قرن پنجم قبل از میلاد) تولد یافته باشد از آدین زرتشت بهره فراوان گرفته است. «پورفیریوس» "Porphyrius" درباره فیتاغورث مینویسد که «او از «پورفیریوس» پرستش خدایان برحق و سایر فرایض زندگی را شنیده و آموخته است.» «دمرکزیوس» (۴۶۰ - ۳۵۷ قبل از میلاد) در «گاتها» و «پابل» یا «سپوسمان» صحبت نموده است.

«ارسطو» در کتاب «متافیزیک» خود از آرای به فلسفه زرتشت و اصل یکتا او دارد.

«پلوتارخ» از «مغسا» سخن می‌گوید. «بروسوس» "Berossos" (قرن

سوم قبل از میلاد) زرتشت را سرسلسله پادشاهان ماد میداند. «پورفیریوس» Porphyrius که در ۳۰۴ قبل از میلاد وفات یافت زرتشت را آموزگار فیثاغورث میداند و سرانجام «افلاطون» در رسالات متعدد خود از فلسفه اجتماعی زرتشت، تأثیر بسیار گرفت. (۴) چنانکه حکمای یونانی، اطلاعات بسیاری در باب فلسفه ایران باستان داشتند و پس از استیلای اسکندر به ایران، بدستور او تعداد بسیاری از آثار علمی ایران که در شهر استخر بود از فارس به «یونان» و «روم» برده شد و تنها کتبی که در ناحیه «هندوچین» از دستبرد مصون ماند، در زمان «اردشیر بابکان» بایران بازگردانده شد.

## زیر نویس گاتاها

- ۱- گاتها ، ابراهیمپور داود (بهمنی، ۱۹۲۷) ص ۱۳۳
- ۲- اوستا ، نگارش جلیل دوستخواه، گزارش ابراهیم یوردادود (تهران ، مروارید ، ۱۳۴۳) ص ۱۲۹
- ۳- برای اطلاع بیشتر از یکتاپوستی زرتشت و آئین اجتماعی و فلسفی او ، نگاه کنید به عصر اوستا (گیگر - ویندشمن - اشپیگل - سن جانا) ، مجید رضی (تهران ، آسیا ، ۱۳۴۳) و فروغ مزدیسنی، کیخسرو شاهرخ (بهمنی، مطبعه مظفری ، ۱۳۳۸ هجری قمری) و فلسفه ایران باستان ، دینشاه ایرانی سلیسیتر (بهمنی ، ۱۳۳۴)
- ۴- برای اطلاع از تأثیرات افلاطون از فلسفه زرتشت نگاه کنید به کتاب ارزشمند «شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان» از فتح‌الله مجتبائی (تهران ، انجمن فرهنگ ایران باستان ، ۱۳۵۲). هرچند ارجی که براین اثر می‌نهمیم ، دلیل موافقت ما با تمامی مطالب کتاب نیست.

## از گاتاه‌ها تا مزدك

سازمان اجتماعی «ماده‌ها بر پایه جماعت عشیرتی بود و در داخل عشیره‌ها قشرهایی بوجود آمد و از میان دیگر اعضای عشیره‌ها، کاهنان و اعیان پدیدار شدند. در این دوره بردگان نیز وجود داشتند که بیشتر کارهای خانگی را انجام میدادند. در اواخر حکومت «ماده‌ها» سازمان - های عشیرتی درهم پاشید و توسعه روزافزون دامداری و زراعت، موجب اهمیت وجودی بردگان و استفاده از آنها در کارهای زراعی گردید.

با ظهور کوروش و ایجاد دولت هخامنشیان (۵۵۹ ق.م.) پایه‌های این دولت نیز بر اتحادیه‌های قبایل استوار بود و تفکیک جامعه به طبقات گوناگون آغاز گردید. «هرودوت» متذکر میشود که در زمان کوروش بواسطه تقویت و توسعه روزافزون ارتش و فتوحات آنها، زندگی اقتصاد مردم ایران رو به بهبود گذاشت.

داریوش دستگاه حکومت را به واحدهای ساتراپی تقسیم کرد که «هرودوت» تعداد آنها را بیست عدد ذکر میکند. در رأس هر «ساتراپ» (و گاه چند ساتراپ) یک حاکم نظامی قرار داشت که از قدرت نظامی برخوردار بود. میزان مالیاتهایی که از ساتراپهای گوناگون گرفته میشد مختلف بود. برای مثال مالیاتی که از «آسیای صغیر» و «ارمنستان» و «ماوراءالنهر» (آشور و فلسطین و سوریه) گرفته میشد، تقریباً دوبرابر مجموع مالیاتی بود که تمام ایالات ایران بانضمام «آسیای میانه» می‌پرداختند. در این میان ایرانیانی که در ارتش جاوید و دستگاههای دولتی کار میکردند از پرداخت مالیات معاف بودند و

هیئت حاکمه از سه قبیله اصلی تشکیل میشد . عهد هخامنشیان را عهد آهن لقب داده‌اند . در این دوران کشاورزی رواج بسیار داشت . چنانکه «گزنفن» از مامورینی نام می‌برد که موظف بودند به اوضاع کشاورزی رسیدگی کنند . در این دوران، برده‌داری (در ایالات قدیم) رواج کامل داشت . و بگفته «دیاکونوف» «به بردگان اجازه میدادند که در کار زراعت و صنعت مستقلا کار کنند ولی از مازاد محصول خود ، سهم بزرگی را به ارباب اختصاص دهند» (۱) .

دیاکونوف می‌نویسد : «پادشاه و اعضای خاندان سلطنتی و سران بزرگ دستگاههای اداری در تمام کشور کارگرانی داشتند که به اصطلاح ایرانی آنها را «مادیا» یا «گردا» (به عیلامی کورتاش) مینامیدند . این «گرداها» را نشان گذاری میکردند و در امور ساختمانی و کشاورزی و صنعت از وجود آنها استفاده مینمودند . این افراد معمولاً از اسرای جنگی بودند . بعضی از محققین معتقدند که فقیرترین طبقات کشاورز ایران نیز از آغاز قرن پنجم قبل از میلاد جزو «گرداها» درآمده‌اند . «گرداها» که به امور کشاورزی اشتغال داشتند غالباً در روستاها اقامت میگزیدند . مثلاً در ایران روستاهایی از اسرای یونانی متعلق به «پولیس»های متعدد وجود داشتند . گرداها از خزانه پادشاهی جیره روزانه خود را دریافت نمیداشت بلکه نقره و جنس که بصورت گوسفند و شراب و غیره بود ، میگرفت و...» (۲)

بنظر میرسد که در این دوران اندیشه‌های یونانی کم و بیش در ایران (دومغ دروغین) شش تن یاران داریوش به همراه او جلسه‌ای در باب چگونگی حکومت آینده ایران تشکیل دادند . یکی از این هفت تن بنام «هوتانه» اعتقاد داشت که : «بعقیده من بهتر اینست که دیگر یک شخص واحد برما حکومت نکند حکومت شخص واحد نه خوب است و نه مطلوب و لابد بخاطر دارید که کمبوجیه در سلطنت ستمکارانه خودپرستانه خود چه کارهایی کرد و چه بیدادگری‌هایی که خودتان از مغان دیده‌اید . حکومت ملی از جهتی دارای بهترین نامهاست و...» (۳) پس از سخنرانی «هوتانه» در باب لزوم حکومت دموکراسی ، «مگابیز» یکی دیگر از آن هفت تن در تایید «الیگارشی» سخن می‌گوید . اما آخرین حرف از آن داریوش است و بگفته «هرودوت» : «تمام آنچه را که مگابیز برضد دموکراسی گفت بنظر من درست است ولی حرفهای او درباره الیگارشی صحیح نبود . شما این سه قسم حکومت را در نظر بیاورید - دموکراسی ، الیگارشی و حکومت پادشاهی (مونارشی) و هر یک از اینها را در بهترین وضع آن قرار دهید بعقیده من (مونارشی) از دو قای دیگر بهتر است

خودتان ملاحظه کنید چه حکومتی ممکن است بهتر از حکومت لایق‌ترین فردی که در تمام مملکت هست باشد» (۴)

در این دوران توده اصلی ایران را سربازان آزاد تشکیل میدادند. رهبران و نجیب‌ای قبایل و نیز رؤسا و سرداران ارتش و امیران دستگاه‌های اداری جزو گروه آزاده‌ها بشمار می‌آمدند. قسمت اصلی زمینهای کشور باستانهای املاک برده‌نشین پادشاه و نجیب‌ای بزرگ، بوسیله کشاورزانی اداره میشد که روی زمینهای پادشاه زندگی میکردند و حق ترک آنها نداشتند و انواع مالیاتها و عوارض و خراج میپرداختند. یکی دیگر از ویژگیهای این دوران این بود که در اراضی معابد و شهرها نیز، کانون‌های بزرگی از بردگان بوجود آمد.

در همین دوران بواسطه قدرت فراوان ارتش و نیز بهرمکشی از بردگان، ثروتی فراوان تولید شد که تواد طبقات را باعث گردید اما مانکین بردگان به حفظ و نگاهداری اتحادیه‌های نظامی و اداری چندان علاقه‌ای نشان نمی‌دادند زیرا که گندم و مواد خام و صنعتی را در اختیار داشتند.

در قرن چهارم قبل از میلاد بدنبال حمله اسکندر به ایران، فرهنگ یونانی بر فرهنگ ایرانی تاثیر بسیار گذاشت. اسکندر که میدانست حکومت ایران حامی نظام «الیگارشی» است، حامی دموکراسی شد و بدین ترتیب توجه توده کنیزی را بسوی خود جلب نمود.

در دوران «سلوکیان»، بهارنانهایی شبیه به «پولیس»های یرفانی در ایران بوجود آمد. این «پولیس»ها عبارت بود از یک مجمع ملی مرکب از شورنشینان ستاری الشرق، شورای منتخب شهری و کلانتران منتخب.

تمدن یونانیان (هلنیان) تحولات اجتماعی و صنعتی بزرگی در شرق ایران به وجود آورد. زبان یرفانی زبان رسمی ایران شد و طبقات ممتاز جامعه و نجیب‌ای ایران نخستین کسانی بودند که این زبان را بعنوان زبان رسمی پذیرا شدند.

تاتر و معماری و ادبیات یونان رواج پیدا کرد. ناسجایی که مدتها پس از اضمحلال «سلوکیان»، اشکانیان نیز بزبان یونانی تکلم میکردند و در ضرب سکه‌هایشان از زبان یونانی استفاده مینمودند. و بعدها یعنی از قرن اول میلادی بعد، زبان یونانی از روی سکه‌ها پاک شد و جای آنها زبان پارت (خط آرامی) گرفت. نفوذ فرهنگ «هلنیان» با ظهور «نشودالیس» در ایران همراه بود و بهدین سبب «پولیس»های یونانی رفته رفته نابود شدند.

با نابودی سلوکیان ، عصر اشکانیان آغاز گردید . ایالت مهم این سلسله «بین‌النهرین» بود و برده‌داری در آنجا رواج داشت . به شهادت «دیود» ، «همیره» جانشین «فرآرتس» دوم در بابل عده زیادی از بابلیها را بعنوان برده به ایرانیان فروخت . بردگان را بنامهای «بندک» Bandak «آنشهریک» Ansahrik و «راسیک» Rasik می‌نامیدند و از آنها در کارهای خانه ، امور کشاورزی و کار در معادن استفاده میکردند . بگفته «دیاکونوف» : «در بین برده‌ها، برده‌های «آنشهریک» اهمیت بسیار داشتند زیرا از آنها در کشاورزی استفاده میشد . آنها در املاک مالکین دستکرت‌ها کار میکردند و جزئی از اموال مالک بودند . معمولاً اینان به میزان یک‌دهم و یک چهارم وجودشان آزاد میشدند و برده آزاد شده میتواند نسبت نسبت به بخشی از آزادی که صاحب آن بود ، از دسترنج خود استفاده کند . چنانکه اگر در کارهای زراعی دست داشت میتواند نسبت نسبت به حصه آزاد شده‌اش از فرآورده‌های کشاورزی استفاده کند و یا درکارهای دیگر ، از مزد کار خود میتواند استفاده برده نیز این حق را به فرزندان خود منتقل کند . این برده‌ها را میشد هدیه داد و بدوستان خود (مالکین) واگذار کرد . همچنین میتوانند آنها را در رهن قرار دهند و یا در ازای دریافت مزدی ، او را به اجاره دهند» (۵)

این بردگان در حکم آلات و ادوات ملک بودند و بازمین خرید و فروش میشدند . نسل آنان روزبروز در اثر توالد افزایش می‌یافت و در اثر جنگها نیز تعدادی اسیر تازه بعنوان برده به آنها اضافه می‌گردید . شاید نام «آنشهریک» (بمعنای بیگانه) بدین سبب باشد .

در این دوران برده «وامی» نیز وجود داشت . «دیاکونوف» میگوید در روی نوشته‌ای برروی پوست که در «دورا اورسوس» کشف شده ، قراردادی دیده می‌شود که طبق آن یک نفر از روستائیان دهی واقع در نزدیکی فرات بنام «پالیگی» میبایستی خدمات بردگی را نزد یک نفر از اشکانیان که رئیس قلعه «آرکاپات» بوده انجام دهد . این خدمت وامی به مبلغ ۴۰۰ درهم نقره ، باید انجام شود و برده مزبور ، تاوام مزبور پرداخت نشده نمیتواند ملک مالک جدید را ترک گوید .

در دوران اشکانیان آزادی مذهب وجود داشت . چنانکه در کنار آئین زرتشتی آئین «آناهیتا» و «میترائیسم» (مهرپرستی) یافت میشد و توده مردم نیز همچون سلاطین اشکانی ، میلی به پیروی از آئین زرتشت نداشتند . در اواخر حکومت این سلسله مسیحیت نیز رواج پیدا کرد و در بابل مذهب یهود رایج شد و در مرز شرقی ایران درکشور



«کوشان‌ها» آئین «بودا» استقرار یافت . باتشکیل سلسله «ساسانیان» در اوایل قرن سوم میلادی ، پاشیدگی نظام برده‌داری آغاز شد و تا قرن پنجم میلادی مرحله نخست جامعه فئودالی ایران تکوین یافت . عصر ساسانیان ، از نظر مشکلات طبقاتی . پرهیام‌ترین عصر ایران باستان است .

در قرن سوم میلادی پس از تجزیه «کوشان‌ها» که در قرون اول و دوم سرزمینهای بزرگ «آسیای میانه» و «هندوستان شمالی» را متحد ساخته بودند ، در «باکتریا» و «خوارزم» و «سغدیان» بکرشته امارت نشینهای کوچک (شهر - دولت) تأسیس شد . اینان باهم متحد شدند و نیروی سیاسی بزرگی بوجود آوردند . در میان آنها هنوز روابط و مناسبات قبل از دوران فئودالیسم یافت می‌توده و توده اصلی، کشاورزان «سغدی» و «خوارزمیها» بودند .

در قرن پنجم پیشرفت فئودالیسم بجایی رسید که تمایلات تجزیه طلبانه کشاورزان عمده کاملاً ظاهر گردید و بین قدرت مرکزی (پادشاه و اطرافیان) و صاحبان املاک مبارزاتی درگرفت . در دوره یزدگرد اول (۳۹۹-۴۲۰) مبارزه آنچنان شدید بود که پادشاه برای مقابله با فئودالها ، به مسیحیان روی آورد و بصد آئین زرتشت امتیازات فراوان به مسیحیان داد . مسیحیان ایران در واقع حلقه وصل «ایران» و «روم شرقی» بودند . مجمع کلیسا در ۴۱۰ میلادی در «سلوکیه» تشکیل شد و کلیساهای ایران و روم متحد گردیدند منابع نشان می‌دهد که عمده بسیاری از اطرافیان یزدگرد مسیحی بودند .

در این دوران «وزورگان» (ویزورگان) در ردیف اعیان و صاحبان املاک وسیع بودند و مأموران عالیرتبه کشوری و لشکری از میان ایشان انتخاب میشد . اما بیشترین تعداد را زمین‌داران متوسط تشکیل میدادند که «آزادگان» نامیده میشدند و مستقیماً از روستائیان بهره‌کشی میکردند تکیه داشت . «آزادگان» مهمترین خدمات دولتی را انجام میدادند و هسته مرکزی ارتش و سواره نظام بودند . اینان به همراه «وزورگان» دسته‌های بهره‌کش جامعه بودند طبقه استثمار شده (یا صنف مالیات دهنده) را روستائیان و پیشه‌وران شهری تشکیل میدادند و سوداگران نیز جزو مالیات دهندگان بودند .

مالیات ارضی بخش معینی از محصول را تشکیل میداد که به ثلث یا نصف آن سرمیزد و «خراگ» نامیده میشد . خراگ نقداً پرداخت میشد . اما اعیان و روحانیون و سپاهیان و کارمندان دولت از مالیات سرانه معاف بودند .

در عهد «اردشیر اول» مردم به چهار گروه تقسیم شدند . کاهنان و روحانیون ، سپاهیان ، نویسندگان (کارمندان) و روستائیان و پیشه‌وران و بازرگانان که طبقه خراج‌گزار بودند .

از این میان روحانیون دربهترین موقعیت بودند : «موبدان مؤبد دارای وضع و مقام و قدرتی بود که با پادشاه رقابت میکرد و بدین سبب نیرومندترین و جدی‌ترین شاهان ساسانی کوشش داشتند تا موقع روحانیون را تضعیف کنند و قدرت موبدان را کاهش دهند» (۶)

در عصر ساسانیان قدرت اشراف و روحانیون بحدی بود که همواره پادشاهان ساسانی در بیم بسر می‌بردند و کشاکش ممتدی با آنان داشتند . در سال ۴۲۰ میلادی یزدگرد درموقع سرکشی به ایالات شمال گرگان (هیرکانی) بطرز مرموزی بقتل رسید . «نلدکه» تلویحاً مرگ یزدگرد را کار اشراف میداند . و این بنظر طبیعی می‌آید زیراکه اشراف اجازه ندادند هیچیک از پسران یزدگرد بجای پدر بنشینند . چون بیم داشتند پسران او سیاست پدر پیش گیرند . (پیشتر گفتیم که یزدگرد برای تضعیف موقعیت روحانیون و اشراف ، به مسیحیان آزادی کامل داد) .

در زمان سلطنت بهرام پنجم (۴۲۱-۴۳۸ یا ۴۳۹ میلادی) تمام قدرت در دست اشراف و مالکین جمع شد و نماینده اشراف «سپندات مهرنرسی» رهبری دولت را در دست گرفت . «مهرنرسی» یک زرتشتی مؤمن و خصم مسیحیان بود . و بعلت سیاست‌های او بود که جنگ‌های ایران و روم آغاز شد و این جنگ تنها درنتیجه تحریک اشراف بود . طی این جنگها ، «روم» پیروز گردید و آزادی مسیحیان باز داده شد . در دوران سلطنت «یزدگرد دوم» (پسر بهرام پنجم) (۴۳۹-۴۵۷ میلادی) اشراف به رهبری و هدایت «مهرنرسی» به سیاست خود ادامه دادند و به «ارمنستان» مسیحی حمله بردند .

پس از مرگ «فیروز» اشراف تصمیم گرفتند در تحکیم میانسی سلطنت اقدام کنند و نمایندگان معروفترین اشراف ایرانی «زرمهر» (سهر) موقعیت را در دست گرفتند و پسر از چندی «ولارش» برادر فیروز را به پادشاهی برگزیدند (۴۸۴-۴۸۸) . ولی پس از چهارسال او را کور و معزول نمودند و برهبری «زرمهر» پسر فیروز بنام «قباد» را در سال ۴۸۸ به سلطنت انتخاب کردند . اما «قباد» نیز که از دست اشراف و روحانیون و قدرت فوق‌العاده آنان بستوه آمده بود بناچار دست بدامان مزدک زد .

توضیحی بیشتر در باب قدرت اشراف و برده‌داری آنان و فتودالیسم

قوت یافته عصر ساسانیان ضروری است .

در مجموعه قوانین ساسانیان بنام (متکدان هزار داتستان) مطالب بسیاری در باب برده‌ها یافت میشود و فصلی به بردگان اختصاص داده شده است . از این مجموعه چنین برمی‌آید که خدمتوسط قیمت یک برده ۵۰۰ درهم بود . بردگان را بعنوان هدیه رد و بدل میکردند ، وقف معابد می نمودند ، بگرو می گذاشتند و در این میان ، افراد عادی هم در صورت ارتکاب برخی جرائم ، به امور بردگی می پرداختند . سیستم آزادی بردگان بسیار مشکل و پیچیده بود .

طبق اطلاعات مجموعه حقوقی ساسانیان برده‌هایی که جزئا (یکدهم یا یک‌ششم یا یک‌چهارم) وجودشان آزاد میشدند ، گرچه از لحاظ حقوقی آزاد بودند اما درحقیقت با بردگان حقیقی تفاوتی نداشتند . جامعه کشاورزان (مالکان) نه تنها مالکیت زمین را دارا بودند بلکه مالکیت آبها را نیز در اختیار داشتند و این باتوجه به اینکه آب در مشرق ایران دارای اهمیت بسیار بود ، عجیب و ظالمانه می‌نماید .

«تلمود بابل» اطلاعات جالبی از وضع زندگی مردم بین‌النهرین که زیر سلطه ساسانیان بودند بدست می‌دهد . در آنجا از ثروتمندانی سخن میرود که دهها برده در اختیار داشتند و از آنها در کشاورزی استفاده میکردند و آنها را به همراه زمین بفروش می‌رساندند .

پادشاهان ساسانی که اراضی شخصی خود را بین مالکین و اشراف مهم تقسیم کرده بودند اوضاعی را پیش آوردند که در اغلب دهات ، جوامع کشاورزان تحت اراده مالکین خصوصی درآمد .

«طبری» نقل میکند که «مهرنرسی» در فارس زمینهای وسیعی داشت و روستاهایی را صاحب بود که آتشکده داشتند و در یکی از باغهای «مهرنرسی» حدود دوازده هزار درخت خرما و در باغ دیگر دوازده هزار درخت زیتون و در سومی دوازده هزار درخت سرو غرس شده بود . او تاکید دارد که این باغها هنوز هم (در اوایل قرن دهم م) در دست بازماندگان «مهرنرسی» است . واگذاری زمین از شاهان ساسانی به اشراف ، در واقع باج پادشاه به قدرت اشراف بود و طبق همین سیاست ، روزبروز از املاک شاهی کاسته و براملاک اشراف اضافه گردید .

مالیاتهای دوره ساسانیان نیز بسیار سنگین بود . مالیات زمین «هارک» نامیده میشد و میزان آن یک ششم تا یک سوم میزان محصولات کشاورزی بود . مالیات سرانه نیز وجود داشت که اعراب بعدها آنرا «جزیه» نامیدند .

در ۴۲۰ میلادی (آغاز سلطنت بهرام پنجم) میزان کل مالیات زمین به هفتاد میلیون درهم میرسید. اهالی کشور موظف بودند که در خدمات دولتی از قبیل امور اجتماعی و ساختمانی و آبیاری و راهها شرکت کنند و نه تنها نیروی کار خود، بلکه نیروی چارپایان و اسباب و ادوات خود را نیز تحت اختیار دولت بگذارند.

شهرنشینان ساسانی مشمول قانون سربازی نبودند. هنگام جنگ میزان مالیات سرانه دوبرابر میشد و همین امر طبقه بندی مالی شهرنشینان را تسریع میکرد. در زمان ساسانیان شورشهای بسیار از طرف توده فقیر شهرنشین صورت گرفت که از جمله آنها اغتشاش در زمان «شاپور دوم» و طغیان خوزستان برهبری شاهزاده «انوشزاد» پسر «خسرو اول» بود.

شهرهای ایران در حقیقت پایگاههای دولت ساسانیان بودند. طبقات بالا یعنی تجار و صنعتگران به زندگی در شهرها علاقه داشتند و بهمین دلیل در مبارزه‌ای که در قرون چهارم و پنجم میلادی بین شاه از یکطرف و اشراف و فئودالها از طرف دیگر صورت گرفت، شهرها از پادشاه حمایت کردند. «نامه تنسر» که در حقیقت نشان دهنده نظریات فئودالها است، نظری خصومت‌آمیز به شهرها دارد.

گاهی اشراف برای تعویض پادشاه نامناسب (که مخالف خواستهای آنان بود) مستقیماً در سیاست دخالت میکردند. چنانکه «ولارش» را که مخالف نظریات آنان بود کور کردند. مجلس اشراف و مغان که در دوره اشکانیان دایر بود، در زمان ساسانیان هم وجود داشت. در این مجلس جانشین شاه از طرف اعضا انتخاب میشد و نفوذ آن در قرون چهارم و پنجم بسیار زیاد بود. در زمان انوشیروان در این مجلس تغییراتی داده شد و تعدادی از اعضاء طبقه جدید اداری یعنی دبیران نیز عضو آن شدند و این مجلس در حقیقت از لحاظ سیاسی تبدیل به حربه‌ای علیه قدرت اشراف شد.

امور قضایی در این عهد در دست مغان بود و طریقه «اوستا» که جامعه را به سه طبقه تقسیم نموده بود رعایت میکردید. و البته برحسب شرایط جدید، طبقه اول روحانیون بودند که خود درجه بندی خاصی داشتند و این درجات عبارت بود از «قضات» (دتوار) موبدان (مغویات)، نظار (دستوار) و واعظان (مغان اندرزپات) و در رأس آنان موبد موبدان بود.

طبقه دوم نظامیان بودند یعنی ارتشتاران و اشراف و زمینداران که همگی در خدمت نظام بودند. «گریستنسن» و «وسیوهر»ها را که

نمایندگان خاندان سلطنت بودند و «وزورگ»ها (بزرگان) را هم جزء این طبقه میدانند. او «وسپوهر»ها را اشراف و مالکان اراضی میدانند و «وزورگ»ها را طبقه عالی‌رتبه.

قسمت اعظم نظامیان را «آزات»ها (آزادها) تشکیل میدادند که اینان خود تحت اطاعت «وزورگ»ها و «وسپوهر»ها بودند.

طبقه سوم کارکنان و مأموران دولت بودند که «دیپران» نامیده میشدند و ستاره شناسان و پزشکان و نوازندگان نیز قشرهایی از این طبقه بودند. کل اینان را که نام بردیم طبقات عالی به حساب می‌آمدند و سایر مردم طبقه چهارم محسوب میشدند و نام آنها «وستریوشان» بود. یکی از قشرهای این طبقه کشاورزان بودند اما بعدها در دوره رواج هنر، صنعتگران (خوتوشان) و بازرگانان (وچرکانان) نیز جزو این طبقه درآمدند. ریاست این طبقه با «وستریوشان سالار» بود و مهمی سنگینی بار حکومت بردوش اینان.

★ زیرنویس‌های این فصل را در پایان فصل بعد ببینید.

## نَهْضَتِ مَزْدَك

گفتیم که در عصر ساسانیان ، اختلافات پادشاه و اشراف ، از یک طرف و اختلافات طبقاتی مردم از طرف دیگر ، به نهایت رسید و جمع این عوامل ، خروج مزدک را باعث شد .

«مزدک» فرزند «بامدادان» و از اهالی شوش بود . و هرچند آئین او در ابتدا برپایه آئین مانی قرار داشت اما بعدها خود نهضتی مستقل گردید و بصورت دیگر بگوئیم هرچه «مانویت» آسمانی بود نهضت مزدک زمینی و مردمی بود . هرچند مانویان نیز در اواخر کار خود ، نزاع خیر و شر را از آسمان بزمین کشاند و به مبارزه با روحانیون و اشراف و فئودالها پرداخت و مانویان معتقد گردیدند که زمان پیروزی خیر برشر رسیده است .

موفقیت و دامنه وسیع و طول دوام مزدکیان نتیجه تغییرات اجتماعی عمیقی بود که در آن زمان در جامعه ایران به وقوع پیوسته بود . نهضت مزدک درحقیقت هم برضد استقرار تابعیت فئودالی و هم برضد روابط برده‌مداری بود .

تکامل مناسبات فئودالی و اهمیت فوق‌العاده شهرها درحقیقت علل اصلی پیدایش مزدک بودند . رواج نهضت «مزدک» در مراحل اولیه فئودالیته در ایران ، بدین سبب بود که فشار به توده مردم زیاد شده . و صاحبان اراضی میکوشیدند روستائیان را تابع خویش سازند و مرتباً از آنان بهره‌کشی کنند . و بهمین سبب دستجات گوناگون روستائیان به نهضت مزدک پیوستند . از طرف دیگر «اران شهرکانی» که تابع

و وابسته به فتودال بودند (اتباع ایران که تابع صاحب زمین «دهک» بودند و وی اختیاردار ایشان بود) و در جستجوی راهی برای فرار از قید و بند فتودال بودند و نیز بندگان که در جستجوی راهی بودند تا از بندگی و زندگی فلاکت بار بردگان و مالیاتهای روزافزون آسوده گردند، روی به مزدک آوردند. «قباده» پادشاه وقت نیز برای درهم شکستن قدرت اشراف در جستجوی راهی بود و پسر از ظهور «مزدک» دست بسوی او دراز کرد.

«آرتور کریستین سن» درباب اختلافات طبقاتی دوران ساسانیان و قدرت اشراف می نویسد: «جامعه ایرانی بر دو رکن قائم بود مالکیت و نسب. بنابر «نامه تنسر» تاحدودی بسیار محکم نجبا و اشراف را از عوام الناس جدا می کرد. امتیاز آنان به لباس و مرکب و سرای و بستن بود... اشراف را به لباس مراکب و آلات تجمل از محترفه و مهنه ممتاز کردند و زنان ایشان بجامه‌های ابریشمین و قصرهای منیف و رانین و صد و آنچه آذین اشراف است. بعلاوه طبقات از حیث مراتب اجتماعی درجاتی داشتند. هرکس را در جامعه درجه و مقامی ثابت بود و از قواعد محکم ساسانیان یکی اینرا باید شمرد که هیچکس نباید خواهان درجه باشد فوق آنچه به مقتضای نسب به او تعلق می گیرد» (۷)

ویا: «همچنین در میان طبقات عامه تفاوتی بارزی بود. هر یک از افراد مقامی ثابت داشت و کسی نمیتوانست بحرفه‌ای مشغول شود مگر آنچه از جانب خدا برای آن آفریده شده بود... ابوالفدا گوید پادشاهان ایران هیچ کاری از کارهای دیوانی بمردم پست نژاد نمی سپردند» (۸).

ویا: «در هر حال مردمان شهری نسبتاً وضع خوبی داشتند آنان هم مانند روستائیان مالیات سرشماری میپرداختند ولی گویا از خدمات نظامی معاف بودند و بوسیله صنعت و تجارت صاحب جاه و مال میشدند اما احوال رعایا بمراقب از آنان بدتر بود. مادام‌العمر مجبور بودند در همان قریه ساکن باشند و بیگاری و سایر خدمات را انجام دهند. بقول «آمین مارسلن» گروه گروه از این روستائیان پیاده از پی سپاه می رفتند گوئی ابدالدهر محکوم به عبودیت هستند، بهیچوجه مزدی و پاداشی به آنان نمیدادند» (۹).

در چنین اوضاع و احوالی است که مزدک ظهور میکند. اوزندگی را همچون یک «ماتریالیست» (با تأثیری که از حکمای یونان از جمله «هراکلیت» و «دموکریت» گرفته بود) جبری میدانند و می گوید «خلاص نور از ظلمت بر حسب اتفاق و بدون قصد و اختیار واقع شده است».

جهان را متشکل از سه عنصر مادی و نه آسمانی، خاک، آب و آتش میدانند و معتقد است که از اختلاط و امتزاج آنها خوبی و بدی به وجود می‌آید. مجلس شورا می‌طلبد. مردم را به زهد و ترک مادیات می‌خواند. زهدی که جذبه الوهیت ندارد، بل به تعریف امروزی گریز از بورژوازی است. خوردن گوشت را ممنوع میدارد، چرا که ریختن خون را لازم نمی‌داند. باجذگ و مقاصد توسعه طلبانه آن و تباہ شدن زندگی مردمان مخالف است. امر بقتل نفس میکند، اما این قتل نفس، قتل و سرکوبی نفس اماره است، سرکوبی شهوات و خواهشهاست. مخالفت و کین ممنوع میگردد. اساس مالکیت فردی لغو می‌گردد و زن و مال هر دو اشتراکی می‌شود. اشتراکی زنان نه بمعنی ترویج فساد اخلاقی، بل در واقع واکنشی است در مقابل حرمسراها و وسیع اشراف.

شهرستانی در الملل والنحل می‌نویسد: «آن مزدک بود که در ایام قباد و انوشیروان ظاهر شد و قباد را بمذهب خویش دعوت کرد و انوشیروان برخیزی و افترای او مطلع شد. و بتیغ سیاست سرش بر سماک افراشت. و راق حکایت کند که قول مزدکیه موافق قول اکثر مانویه است در کونین واصلین الا آنکه مزدک گوید که افعال نور بقصد و اختیار است و افعال ظلمت بخیبط و اتفاق و نور عالم حساس است و ظلمت جاهل اعمی و مزاج بر خیبط و اتفاقست نه بقصد و اختیار خلاص نور از ظلمت هم بخیبط و اتفاق است نه به اختیار و مزدک مردم را از مباحثه و قتال و منازعه منع میکرد و چون بیشتر منازعت مردم را سبب مال و نسوان بود زنان را حلال گردانید و اموال مباح داشت و تمام مردم را در اموال و نسوان شریک گردانید، چنانچه در آب و آتش و علف شریک میباشند» (۱۰).

بسیاری از مورخان فنودال، داستان مزدک را ذکر کرده‌اند. «ابن‌الدیم» مزدک را مبلغ اشتراک زن و خواسته می‌داند و ذکر میکند که «انوشیروان»، مزدک و مزدکیان را قتل عام کرد (۱۱).

«دینوری» ذکر میکند که مزدک مردم را به ارتکاب کارهای حرام تشویق کرد و طبقات پست را بشورش واداشت. او نیز می‌نویسد که مزدک و پیروانش بدست انوشیروان قتل عام شدند (۱۲).

«ابوریحان بیرونی» می‌نویسد که مزدک مردم را به دین ثنویت خواند و به اشتراک در مال و زن قائل گشت و جمعی زیاد او را پیروی کردند (۱۳).

«طبری» می‌نویسد: «می‌گفتند (پیروان مزدک) خدا روزیها را در زمین نهاد تا بندگان به مساوات تقسیم کنند و مردم در کار آن با



یکدیگر ستم کردند و پنداشتند که از توانگران برای بینوایان می‌گیرند و از دارا به ندادار می‌دهند و هر که مال و زن و خواسته بیش از آن دارد که باید بیش از دیگران نسبت به آن حق ندارد. فرومایگان این را پسندیدند و غنیمت شمردند و همدل مزدک و یاران وی شدند (۱۴). همین مورخ ذکر میکند که انوشیروان از یاران مزدک «بسیار کس کشت».

«مقدسی» در باب مزدک و عقاید او می‌نویسد که: «گفت باید افزونی آنچه در دست اغنیاست گرفته و به تهیدستان داده شود تا در درجه مساوی بشوند و انبوه مردم (غوغاء) بر او گرد آمد و... مصیبت ایشان بزرگ شد» (۱۵).

«گردیزی می‌نویسد: «وقوم از سقاط (مردم پست و فرومایه) مردمان بدو بگروستند و مزدک گفت: خدای عزوجل روزی خالق اندرین زمین نهاده است و بخشش پدید بر کرده است، از توانگران ببايد ستد، و بدرویشان ببايد داد تا همه راست گردند» (۱۶). «احمد بن ابی یعقوب» نیز می‌نویسد که: «انوشیروان مزدک را که میگفت باید زنان و اموال مردم مشترک باشند... کشت» (۱۷).

مسعودی نیز در باب مزدک می‌نویسد: «... و ترتیبات ونیرنگها میان عوام پدید آورد» (۱۸).

«خواجه نظام الملک» در باب مزدک می‌نویسد که: «نخستین کس که اندر جهان مذهب معطله آورد مردی بود که اندر زمین عجم بیرون آمد و او را موبد موبدان گفتندی نام وی مزدک بامدادان... و مردمان بهری برغبت و هوا و بهری بموافقت ماک در مذهب مزدک همی آمدند و از ولایات و نواحی روی بحضرت نهادند...» (۱۹).

مؤلف ناشناس «بحرالانوار» (از متون فارسی نیمه اول قرن ششم عجزی)، در باب مزدک و مزدکیان می‌نویسد: «... و همه یک جنس اند، همه چیزها حلال دارند... و گویند همه مالها مباح است» (۲۰).

مؤلف «دبستان المذاهب» نیز شرحی در باب مزدک دارد و می‌نویسد: «و اموال مباح داشت و همه مردما در خواسته و زن شریک ساخت» (۲۱). مورخان فتوادل دیگری نیز، در باب «مزدک» مطالبی نوشته‌اند، نظیر - حمدالله مستوفی (در تاریخ گزیده) - ابن مسکویه (در تجارب الامم) - حمزه اصفهانی (در تاریخ حمزه) - ابوالفرج اصفهانی (در اغانی) - ثعالبی (در غرر اخبار الملوک) - ابن قتیبه و... که برای جلوگیری از اطاله کلام از نقل آن چشم می‌پوشیم، زیرا کم و بیش شبیه آرای نویسندگان بالا است. از نویسندگان غیر ایرانی و غیر عرب چندتن در

باب مزدک مطالبی دارند از جمله «پروکوپيوس» (اواخر قرن پنجم و اوائل قرن ششم میلادی) ، از بدعت‌های مزدک و اشتراک زن و اموال در میان مزدکیان ، سخن می‌گوید (۲۲).

کتاب دیگری نیز وجود دارد بنام «تاریخ سریانی یسوع استیلیتس» Joshua Stylites که در حدود سال ۵۰۷ میلادی نگارش یافته و از وقایع سالهای ۴۹۴ تا ۵۰۶ میلادی سخن می‌گوید . این کتاب توسط «رایت» «Wright» از زبان سریانی ترجمه شده و در آن اشاراتی راجع به قباد و مزدک و عقاید مزدکیان و قتل عام آنان وجود دارد. (۲۳)

با این‌همه از میان تمام این نویسندگان کسی را نمیتوان یافت که قبلاً با مزدک همراه باشد . از میان تمام نویسندگان و شعرای عرب و ایرانی ، ما تنها فردوسی را یافته‌ایم که با مزدکیان هم‌درد بوده است و این ادعای ما را گفته «آکادمیسین غفوراف» تأیید می‌کند : «پاکرفتن و خاموش شدن نهضت مزدکیسم در زمان قباد و انوشیروان بگونه‌ای جانب و مؤثر در شاهنامه آمده است . روشن شدن موضع فردوسی در این مقوله ، آشنایی با عقاید او را آسان می‌کند . می‌دانید نتیجه پژوهش‌های ما در مورد مزدکیسم و فردوسی چیست؟ فردوسی مزدک را دوست دارد و او را اگر نه چندان واضح و آشکار ، قبول می‌کند» (۲۴).

گفتیم که «قباد» برای درهم کوبیدن قدرت اشراف ، روی به مزدک آورد . و چون قدرت مزدک و پیروان او زیاد شد، رفته رفته از اومانیسیم ابتدایی ، به نوعی آنارشیسیم روی آورد و چنان قدرتی برهم زد که اشراف و روحانیون وحشتزده را ب فکر چاره انداخت . در همان ایام خشکسالی وحشتناکی اتفاق افتاد . فردوسی در باب خشکسالی آن ایام می‌نویسد :

ز خشکی خورش تنگ شد در جهان	میان مهان و میان کههان
ز روی هوا ابر شد ناپدید	به ایران کسی برف و باران ندید
مهان جهان بر در کیقباد	همی هرگز از آب و نان کرد یاد

مزدک که از احتکار غلات توسط اشراف خبر داشت ، نزد قباد رفت و چاره خواست

دوان خود بیامد بر شوریار	چنین گفت کای شاه پرهیزگار
من اکنون سخن پرسم از تریکی	گرایدون که پاسخ دهی اندکی
قباد سراینده گفتش بگسوی	بهن تازه کن از سخن آب روی

بدو گفت آنکس که مارش گزید  
یکی دیگری را بود پای زهر  
سزای چنین مرد گوئی که چیست  
چنین داد پاسخ ورا شهریار  
بخون گزیده ببایدش کشت  
چو بشنید برخاست از پیش شاه

همی از تنش جان بخواهد برید  
گزیده نیابد زتریاک بهر  
که تریاک دارد درمسنگ پیست  
که خونپست این مرد تریاکدار  
بدرگاه چون خصمش آرد بمشت  
بیامد به نزدیک فریادخواه

مزدک چون این بشنید بمیان توده آمد و آنها را ترغیب به غارت  
انبارهای غله اشراف کرد.

بدرگاه او شد به انبوه گفت  
شوید و همه بهره زو برگزید  
به تاراج داد آنکه بودش بشهر  
دویدند هرکس که بد گرسنه  
چه انبار شهری چه آن قباد

که جانی که گندم بود در نهفت  
بها گر بگیری ده بسپری  
بدان تا یکایک بیابند بهر  
به تاراج دادند گندم همه  
بیکدانه گندم نبودند شاد

پس از این واقعه ، مزدک محبوب بردگان و روستائیان و قشرهای  
پائین شهری شد و اشراف و روحانیون برقباد شورش کردند و قباد به  
نزد هیاطله، گریخت اما چندی بعد باکمک هیاطله، بازگشت و بر تخت  
نشست و اینبار مزدک را طرد کرد . اما دم مسیح آسای مزدک لحظه  
به لحظه درمیان توده پیش میرفت تا آنجا که اشراف و روحانیون برای  
سرکوبی قطعی مزدک و مزدکیان ، دست بسوی خسرو انوشیروان  
دراز کردند و او را با خود همراه نموده ، مزدک و مزدکیانرا در یک  
مجلس مناظره گردآورده و به حيله همه آنان را از دم تیغ گذراندند .  
فردوسی در باب این محاکمه از زبان اشراف و انوشیروان میگوید :

یکی دین نو ساختی در جهان  
چو داند پسر کش که باشد پدر  
چو مردم برابر بود در جهان  
که باشد که جوید در کهتری  
که باشد مرا و ترا کارگر  
کسی کومرد جای و چیزش کراست  
جهان زین سخن پاک ویران شود

نهادی زن و خواسته درمیان  
پدر همچنین چون شناسد پدر  
نباشند پیدا کهان و مهان  
چگونه توان ساختن مهتری  
چو مردم جدا ماند از بد بتر  
چو شد شاه یا کارگر هردوراست  
نباید که این بد به ایران شود

پس از پایان این محاکمه و مناظره فرمایشی ، طبعاً مزدک مغلوب شد و سپاهیان انوشیروان که در گوشه و کنار پنهان شده بودند به کشتار مزدکیان پرداختند .

بدرگاه کسری یکی باغ بود  
همی گرد برگرد آن کننده کرد  
بکشتندشان هم بسان درخت  
بمزدک چنین گفت کسری که رو  
که تخی که کشتی بدین روزگار  
درختان ببینی که آن کس ندید  
بشد مزدک و باغ بگشاد در  
همانکه که دید ازتنش رفت عروسی  
یکی دار فرمود کسری بلند  
نگون بخترا زنده بردار کرد

کا دیوار او برتر از راغ بود  
مرین مردمانرا پراکنده کرد  
زبرپای و سر زیر آکنده سخت  
به نزدیک باغ گرانمایه شو  
ترا داد ای ناهشیوار بار  
نه از کاردانان پیشین شنید  
که بیند مگر برچمن بارور  
برآمد بناگاه ازو یک خروش  
زرو هشته از دار پیچان کمند  
سر مرد بیدین نگرهسار کرد

مزدکیسم با قتل عام «مزدک» و «مزدکیان» خاموش نشد ، بل تا قرنهای بعد در شهرهای مختلف ایران اندیشه‌های ضد برده‌داری و ضد فئودالی این مکتب در میان توده رواج یافت . و میدانیم که نهضت‌هایی همچون «بابک خرم‌دین» و «استادسیس» و «المقنع» ریشه در اندیشه‌های مزدک داشتند . «شهرستانی» (قرن پنجم هجری) در «الملل والنحل» مزدکیان مصر خود را به دسته‌های «کونکیه» ، «ابومسلمیه» ، «ماهانیه» و «اسپید جاه‌گیه» تقسیم می‌کند و مراکز آنان را «اهواز» و «فارس» و «سغد» و «سمرقند» و «شاش» و «ایلاق» می‌نویسد .

هؤلف ناشناس «بحرالنفوائد» (از متون فارسی نیمه اول قرن ششم هجری) نیز مراکز مزدکیان عصر خود را ، «عراق» و «قزوین» و «آذربایجان» می‌نویسد .

پس از قتل مزدک ، «انوشیروان» سیرفئودالیسم را که مدتی دچار وقفه شده بود دوباره در مجرای اصلی خود انداخت و فئودالیسم سیر تکاملی خود را طی نمود تاآنکه با حمله اعراب به ایران ، مدتی دچار وقفه گردید که شرح آن خواهد آمد .

## زیر نویس «از سگانهها نامزدك» و «نهضت مزدك»

- ۱- دیاکونوف ، تاریخ ایران باستان ، روحی ارباب (تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۶) ص ۱۵۷
- ۲- همان کتاب ، ص ۱۶۱ ، ۱۶۲
- ۳- هرودوت ، تاریخ ، ع وحید مازندرانی (تهران ، محمدعلی علمی ، ۱۳۲۴) ص ۱۶۰
- ۴- همان کتاب ، ص ۱۶۱ ، ۱۶۲
- ۵- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به تاریخ دیاکونوف ص ۲۹۴ ، ۲۹۵ ، ۲۹۷
- ۶- ن. و. پیگولوسکایا ، آ. یو. یاکوبوسکی ، ای. ب. پتروشفسکی ، ل. و. سترویوا ، آ. م. بلینتسکی ، تاریخ ایران ، کریم کشاورز (تهران ، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی ، ۱۳۴۹) ص ۸۸ جلد اول
- ۷- آرتور کریستنسن ، ایران در زمان ساسانیان ، رشید یاسمی (تهران ، ۱۳۱۷) ص ۲۲۱
- ۸- همان کتاب ، ص ۲۲۳
- ۹- همان کتاب ، ص ۲۲۵
- ۱۰- ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی ، الملل والنحل ، تصحیح محمدرضا جلالی نائینی (تهران ، اقبال ، ۱۳۵۰) ص ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸
- ۱۱- ابن الفدییم ، الفهرست ، م. رضا تجدد (تهران ، ابن سینا ، ۱۳۴۳) ص ۶۱۱
- ۱۲- ابوحنیفه احمد بن داود دینوری ، اخبار الطول ، صادق نشات (تهران ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۶) ص ۷۱ ، ۷۲
- ۱۳- ابوریحان بیرونی ، آثار الباقیه ، اکبر داناسرشت (تهران ، ابن سینا ، ۱۳۵۲) ص ۲۷۱
- ۱۴- محمد بن جریر طبری ، تاریخ الرسل والملوک ، ابوالقاسم پاینده (تهران ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۵۲) جلد دوم ، ص ۶۳۹ ، ۶۴۰
- ۱۵- مطهر بن طاهر مقدسی ، البدء والتاریخ (آفرینش و تاریخ) ، (تهران ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۵۲) جلد سوم ، ص ۱۴۴
- ۱۶- ابوسعید عبدالرحمن بن الضحاک ابن محمود گردیزی ، زین الاخبار ، مقابله و تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالرحمن حبیبی (تهران ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۷) ص ۲۹ و ۳۰
- ۱۷- احمد بن ابی یعقوب ، تاریخ یعقوبی ، محمد ابراهیم آیتی (تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۲) ص ۲۰۲ ، جلد اول
- ۱۸- ابوالحسن علی بن حسین مسعودی ، مروج المذهب و معادن الجواهر

- ابوالقاسم پاینده (تهران ، بنگاه ترجمه و نشرکتاب، ۱۳۴۴) ص ۲۵۸
- ۱۹- خواجه نظام‌الملک، سیاست نامه (تهران، فراهانی، ۱۳۴۶) ص ۲۳۸، ۲۴۰
- ۲۰- بحرال فوائد ، باهتمام محمد تقی دانش پژوه (تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۵) ص ۳۴۴
- ۲۱- دبستان‌المذهب . محسن اصفهانی کشمیری (بمبئی، ۱۲۹۲ هجری قمری) ص ۱۰۴
- ۲۲- پروکوپيوس ، جنگهای ایران و روم ، محمد سعیدی - (تهران ، بنگاه ترجمه و نشرکتاب ، ۱۳۳۸) ص ۲۸
- ۲۳- نگاه کنید به کتاب سلطنت قباد و مزدک ، آرتور کریستینسن، نصرالله فلسفی (تهران ، خاور ، ۱۳۰۹) ص ۱۹ ، ۲۰
- ۲۴- آکادمیسین باباجان غفوراف ، روزنامه کیهان ، ۴ شنبه ۲۶ دی ۱۳۵۲ . ۱۶ ژانویه ۱۹۷۴ . ص ۵ ، ستون اول